

پرداخت موشگافانه زبانی- گویشی دللی روشن درخشش بی مانند رمان لبخند شیطان

شگفت آور نیست که چهارمین رمان دکتور ارغند زیر نام ((لبخند شیطان)) توجه نقد نویسان را از همه بیشتر به زبان آن معطوف داشته است. زیرا منحصی یک آفرینش ادبی در زمره هفت شهر هنر مربوط ادبیات می شود که مواد خام آن را زبان تشکیل داده و به همین دلیل آن را هنر زبانی نامیده اند. در نقد دستگیر نایل میخوانیم:

((زبان این رمان از آغاز تا پایان بیانگر زبان عام مردم است، زبانی که نود درصد مردم ساکن کشور ما با آن سخن میگویند. در این کتاب از لایه های مختلف، از اقوام و ملیتهای گونه گون، از لهجه ها و گویشها و فرهنگ های متفاوت سخن رفته است.)) و دیالوگی دلچسپ و خواندنی گویش تاجیکی را در زمینه از کتاب برگرفته که با گویش تاریخی تاجیکی ماوراؤ النهر پیش از زمان شوروی و اثر پذیری زبان روسی، و گویش کنونی مربوط افغانی آن فرق بارزی را نشان میدهد: ((میلش خوردن گیرید. دلم ده شما سوخت. مسافری و غریبی سخت است. یگان وقت من و خدایت اله هم مسافر شده گی. رنگ شما، نه کس و نه کوی همو وخت، خدایت اله قسم خورده گی، که به مسافر یاری کند... اقتباس از ز محترم نایل)). همچنان مستقیماً از صفحات 892 تا 894: ((من به گفته گی، مسکوه رفتن میل ڈرید، دلگیر نشوید، خاطر به بالیدگی شما مه در خدمت بوده گی. اوغانها را دایم یاری میکنم. چند سال در مزار شریف در تفحصات خدمت کرده گی میباشم...؛ اگر دکومنتهای شما تنقیدی نیست، سمه لوت به میبریم. در مسکوه هم از خودگی مااست...؛ دیروز شما به گفته گی که حاجی صاحب هم در همین زبان یک ته دوم دارد. یک پار ایشان را نزد تان حاضر کردن در کار. پول مده (چرک) و ریم دست است. اوغانها گفته ایستاده اند: جنگ شدیار، سر شدیار. در این وختها پول کمتر شده ایستاده س. باز کدام دل گرفته گی و خلل پیش نیاید...؛ حیف د پولهای شما که در این گسینیسه(ر- هتل) داده گی. جای ارزان پالیدن در کار... چند ته افغان دیگر هم همانجا زنده گی کرده ایستاده اند، ایشان هم اروپا به رونده استند... به خلاصه آمدن(نتیجه) گیریم...)).

و دکتور ناییبی پس از آنکه در مورد زبان و زبانشناسی به ویژه در هماهنگی با فلسفه، جامعه شناسی و نقش آن در آفرینشهای ادبی و فرهنگی بحث جالبی تیوریک نموده، میافزاید: ... از آنچه در مورد نقش محوری زبان در تکوین جهانیابی جمعیت های انسانی گفتیم، نتیجه جانبی دیگری باید گرفت: ادبیات یک قوم تنها از ورای زبان یا زبانهای آن قوم میتواند وجود داشته باشد... لبخند شیطان باز آفرینی زنده گی روزمره ادما نیست، بل، جهانیابی ایدیالوژیک شخصیتهای رمان را از طریق کاربرد زبان ویژه خودشان نیز روی صحنه می آورد...)). بنابراین وی نقش زبان را در آفرینش چنین یک رمان بالابلند و کم نظیر هرچه برجسته تر ساخته است که میتوان آن را نقدی از نوع ((فلسفی- زبانشناختی)) بر شمرد.

اینجانب به نوبه خویش خواستم، در ارزیابی رمان لبخند شیطان با در نظر داشت هر دو جنبه با لقوه و بالفعل زبان، یا به اصطلاح سوسور لانگ (langue) و لانگاژ (language)، که دکتور ناییبی در ارتباط تنگاتنگ زبان با اندیشه، نیز به آن تماس گرفته است، بیشتر جنبه زایشی (generative) زبان را در زمینه مطرح سازم.

این درست است که برخلاف نظریه افلاطون که گفته بود، در هنگام تفکر روح انسان با خودش حرف می زند یا به تعبیر واتسن یکی از پیشروان رفتارگرایی در روانشناسی که تفکر نوعی سخن گفتن است، زبان تنها شرط وجود فعالیت های عالی ذهن از جمله تفکر و تخیل نیست، ولی مهمترین شمرده می شود. این را هر یکی از ما در زندگی روزمره عملاً تجربه کرده ایم، به گونه مثال هنگامی که در باره گذشته تحصیلی فکر می کنیم، آن همه آدمها، محیط، رخدادها و خاطره های زشت و زیبا با نشانه های ملموس و محسوس در ذهن ما تداعی و دوباره زنده می شوند. بنابراین تفکر بدون بهره گیری از زبان اگر امکان پذیر هم است ولی این نوع تفکر در مسایل علمی و فلسفی بسیار ابتدایی بوده و قدرت تجرید در آن خیلی ضعیف خواهد بود. تا آنجا که شاید نتوان بر آن نام تفکر اطلاق کرد.

این زبان است که توانایی انسان را به میزان معجز آسایی بالا می برد تا جایی که می توان گفت، تفکر، تخیل، تجرید، تعمیم، ادراک، استدلال، قضاوت و تمامی فعالیت ها و اسرار در مراحل عالی و بسیار مجرد ذهنی بدون از زبان غیر قابل تصور اند. به سخن دیگر در این مراحل عالی، زبان - تفکر و زبان- تخیل هرچه بیش تر رابطه تنگاتنگ داشته و از هم جدایی ناپذیر اند.

تاکید نووم چُمسکی علمبردار دستور گشتاری- زایشی بر ((لانگ)) یا به اصطلاح خودش ((زبان توانش)) و یاهم (زبان درونی)) حاکی از آن است که این جنبه ذهنی و غیر ملموس جایگاهی مشترک با سایر فعالیت های عالی ذهنی از جمله اندیشه(تفکر) داشته، خاستگاه و پوتنسیالی برای لانگاژ یا((زبان بیرونی)) می باشد؛ او در حقیقت به نحوی از

انحاً نظریه افلاطون و دیگر اندیشمندان روزگار پیشین مبنی بر وجود ((خرد قبلی)) و خاصتاً نقش (intuition) را برخلاف فردیناندو سوسور بنیانگذار زبانشناسی نوین، مکمل عناصر سازای آواشناختی و دستوری شمرده است. انتویشن که دکتور نابیی در نقد فلسفی- زبانشناختی خویش به ((شهود)) ترجمه و تعریف و رضابطنی (نگاهی تازه به دستور زبان، ص 137) با معادل پارسی ((شم زبانی)) احساس یا قضاوتی دانسته که اهل زبان نسبت به درست یا غلط بودن جمله های زبان خود دارند (و نیز چمسی: دانش زبان- ماهیت، منشأ و کاربرد آن- مقدمه).

بر اساس نظریه چمسی زبانشناس ریاضیدان و فیلسوف، زبانی را که ما تا سن 5-6 ساله گی از اطرافیان (مادر و پدر، خواهر و برادر، همبازی ها و...) نا آگاهانه یا نیم آگاهانه یاد گرفته و در ذهن خود ذخیره کرده ایم، به این معنا نیست که ما تمام واژه ها و جمله های آن زبان را که می توانیم در موقعیت ها و موارد مختلف به کار ببریم، از بر کرده ایم؛ بلکه منظور این است که ما تعدادی محدود قاعده را که همزمان با تعدادی محدود واژه و جمله ها یاد گرفته و به ذهن سپرده ایم، جنبه زایشی دارند. به این مفهوم که می توان عندا لضرورت از راه ((جانشینی)) و ((همنشینی)) از تعدادی محدود واژه تعدادی نامحدود جمله و درعین حال هرچه درازتر ساخت. البته، اگرچه واژه های که در این جملات به کار بسته می شود، تکراری اند ولی هر بار ترکیب کلمات آن ایجاد تازه است. (ر. باطنی ۱۴۱، ۱۳۳؛ لانگدن ۱)

به هر رو، اگر زبان ویژه گی زایشی را نمی داشت، تولید میلیون هامیلیون جمله، اشتقاق و ترکیب در زبان های جوامع پیشرفته جهان و نیز جامعه نسبتاً کم انکشاف ما در ساحات گوناگون علمی، فرهنگی و انفارماتیکی هرگز امکان پذیر نبود.

مقوله های دوگانه ((زبانی- تخیلی)) و ((زبانی- اندیشه یی)) که امروزه در نقد و بررسی ادبیات به شمول آفرینشهای داستانی مورد توجه قرار می گیرند، نقش زبان را در هر دو طرف دیا لکتیک شکل و محتوای آن اجتناب ناپذیر می نمایانند. (اوتو و کاسپر: فرهنگ ادبی)

نکته ای دیگر در خور یادآوری این است که موادمخام آفرینش های ادبی از دیدگاه شکل و محتوا از این لحاظ نیز مورد توجه قرار می گیرد که برخلاف هنر های تجسمی مانند پیکر تراشی، نگارگری که مواد خام آن ها اشیای مادی یی چون خاک، ریگ، سنگ، گچ، چونه، چوب، تکه، آب، رنگ، روغن، کاغذ، پلاستیک... تشکیل میدهند، فرآوردهای ذهنی دیگر چون ((زبان)) را شالوده آفرینش اش قرار میدهد. چنانچه گفته آمدیم، زبان خود فعالیتی ذهن انسان است. به این معنا که زبان نخست از همه جنبه ذهنی، مادی و غیر ملموسی دارد، تا صورتی؛ زبان ملموس و عملی (گفتاری و نوشتاری) اساساً زبان مجرد ذهنی مشتق میگردد و نه برعکس آن. (لانگدن ۱۴۰)

بر بنیاد دید گاه ادوارد سپیر که بر نقش جهانشمولی (universality) زبان تاکید میورزد، در زنده گی و فعالیت های عالی ذهنی انسان به ویژه تفکر و تخیل که همه فرآورده های علمی، تخیلی و آفرینشهای هنری را برایش امکانپذیر ساخته طبیعت رابه نفعش مهار نموده و در نتیجه قله های تمدن را یکی پی دیگر فتح کرده و میکند. دکتور ارغند هممانند هر گوینده زبان پارسی را من حیث زبان اولی ((مادری)) در آغوش خانواده تا سن شش ساله گی دربرگیر واژه ها، جمله ها و قواعد محدودی یاد گرفته و به ذهنش سپرده و سپس در محیط فراخ و فراختر، از کودستان تا پوهنتون، نه تنها به آن غنا مندی و سترده گی بخشیده، بلکه موازی به آن از همان آوان کودکی گونه ها و گویش های مختلف را به زبانش افزوده و ضمناً از راه آموزش آگاهانه بر گونه نوشتاری اش نیز تسلط و چیره گی قابل ملاحظه یافته است.

نویسنده منحیث راوی در این رمان در پهلوی پارسی معیاری- ادبی خود، گویشها و گونه ها و شیوه های مختلف مروجه روزمره گفتاری را، با استفاده اعظمی از حروف سه گانه علت (و-ای-ه) به اضافه (ه- غیرملفوظ به جای فته)، و تاحدی دوسه نشانه اعراب (زیر و زیر و مد) نموده است، تا به این وسیله خواننده و یاهم شنونده کرکترهایی از لایه های گوناگون اجتماعی در تک تک دیالوگ به آسانی شناسایی کرده، دچار سردرگمی نگردد. به طور نمونه اگر شناسه یا صیغه شخص اول فعل کمی توانستن در برابر شکل نوشتاری معیاری ((میتوانم، میکنم...))، به ((میتانم، میکنم)) برخورداریم، بی درنگ در می یابیم که گونه یا گویش عامیانه پارسی کابلی، به سخن دیگر، تاجیکی است، ولی اگر به وارینت ((میتونم، موکنم...))، برخورداریم، در می یابیم که مربوط یکی از گونه های پارسی هزاره گی که اساساً مربوط یکی از دو گویش عمده تاریخی پارسی افغانی، یعنی گویش آری- خراسانی در برابر گویش بلخی- تاجیکی قرار دارد، است. با اینهم، ناگفته نماند که گونه یا گویش هزاره گی در مناطق مختلف، به ویژه در کابل و مناطق شمال کشور تا حد زیاد زیر تاثیر گویش بلخی- تاجیکی قرار گرفته، دستخوش دیگرگونیهایی شده، تشخیص و تفکیک کرکترها را بعضاً مختل می سازد. حتا زبان گفتاری هزاره های کم تعلیم و کم سواد در شهر کابل با زبان تاجیکان کمتر فرق میکنند، نه ((موکنه، میتونه)) میگویند و نه ((توپستو، زمستو، بور، جیون، پیبر و برار، آچه، اته، اتی...)). البته اثر پذیری پارسی هزاره گی از پشتو (توپ، تپله، گدو، خیت...) در مناطق همجوار مانند میدان- وردگ، غزنی و روزگان مساله ای جداگانه بوده و از دیدگاه گویش شناختی رمان مورد بحث مانیتست.

ولی همان سانی که در تشخیص و تفکیک گویشها و گونه ها در پهلوی ویژه گیهای گویش جغرافیایی و قومی، ویژه گیهای گویش اجتماعی نیز در خور توجه میباشد، در رمان دکتور ارغند با کرکتر هایی رویرو میشویم که از نگاه موقف اجتماعی و سطح فرهنگی نیز متفاوت بوده و بنابراین گونه های متفاوتی زبانی و احکفتاری را نمایندگی میکنند. به طور نمونه شیوه گفتار دو کرکتر مرکزی نسبت به اطرافیانش ادبی تر مینماید. از جمله جمیله که از یک سو به فامیلی دست کم نیمه روشنفکر تعلق داشته و از سویی هم کم و بیش از تعلیم و سواد بهره مند میباشد، طوری که میگوید: ((... با چی آب و تابی میگفتن که مجاهدین مکتب کفاره در ده دانا به آتش کشیدن... بگویی چی کار بزرگ و انسانی ره انجام داده بودن-ص 5)) و نحوه گفتار مهدی آغا نیز مطلب مشابهی را میرساند، با این که به گروه اتنو-لنگویستیکی هزاره وابستگی دارد، ولی شیوه سخن گفتنش، دست کم با جمیله و تا حدی هم حدیثه مادرش، هماهنگی را نشان میدهد، مثلاً ((ای خلته ره بیست روپه خریدم، تا آخر زمستان بس میکنه... از مال چور بود، اگنی به ای قیمت نمیدادنش!-ص 585)).

همچنان اگر در رویدگفتگو یا دیالوگی به واژه بی برخورداریم که در آن کنسوننت های/ف/به/پ/، /ق/به/ک/ و ندرتاً /اول الف ممدوده/آ/ در کلمه(آسان)،(آرمان)... یا فعل(آمد) به(ا) قید شده است، بلافاصله درک می کنیم که گوینده یا کرکتر پشتوزبان میباشد.

مطلب محترم نایل((زبان این رمان از آغاز تا پایان بیانگر زبان عام مردم است، زبانی که نود درصد مردم ساکن کشور ما با آن سخن میگویند...)) که یقیناً هدفتش از این فیصدی تمام گروه های زبانی کشور ما می باشد، این برداشت نیز به ما دست میدهد که ده فیصد باقیمانده آن از سواد و تعلیم برخوردار بوده، به زبان معیاری حرف میزنند. در عین حال چنانچه از مطالعه متن رمان آشکار میگردد، زبان معیاری و ادبی راوی ((دکتور ارغند)) از ده در صد تجاوز نخواهد کرد. ولی تعداد خواننده گانش در عین فیصدی محدود نمانده، علاقمندان کم تعلیم و کمسواد، آن را هرچه بیشتر بالا میبرد.

همان سانی که سه سال پیش در نقد رمان((کفتر بازان)) از همین داستاننویس چیره دست یادآور شده بودیم، گسترده گی و در عین حال پیچیده گی گویش پارسی شهر کابل در آمیزه یی نهفته است که از یک سو نمایانگر هردو ارینت تاریخی گویشی پارسی خراسانی((آری)) و تا جیکی((بلی)) بوده و از سوی دیگر و امگیری واژه های زیادی از زبان های گونه گون، از بقایا یا فوسیل های زبان باختری مربوط کابلشاهان گرفته، تا پشتو، هندی، عربی، ترک و مغلی در درازای هزاره گذشته بوده است.

در این جا باید افزود، از جمع موادی که از منابع و مآخذی، از فرهنگ عامیانه فارسی عبدالله افغاننویس و((فارسی کابلی)) تیزس دکتورای روان فرهادی تا رساله های دکتور شارل کیفر فرانسوی، مواد((اتلس زبانشناسی افغانستان)) و یادداشتهای شخصی اینجانب تا ادبیات داستانی نویسنده گان در رأس آفرینشهای داستانی دربرگیر نمایاننامه ها، داستا نه های کوتاه و رمانهای چهارگانه دکتور ارغند، میتوان به این درجه بندی رسید که بیشترین واژه ها در پارسی افغانی، بویژه گویش کابلی آن در قدم نخست منشای پشتو- هندی دارند. به این معنا که در پهلوی واژه های اصیل برخی عمده واژه های هندی را نیز از طریق پشتو در پارسی عامیانه کابل راه یافته اند. و در قدم دوم واژه هایی با خاستگاه ترک-مغولی در آن شاید در درجه سوم قرار گیرند و با منشای عربی، انگلیسی و غیره در درجات پایین و پایینتر. در این شماری واژه هایی دخیل از دیری به اینسو جزء زبان نوشتاری به ویژه داستانی و دیگر آفرینشهای ادبی شده اند. هندی، مانند: جاروجنگال، بارچالانی، چلش(پول)، چالش(چلنج)، چوری، چوری فروش، چورو چپاول، سُچه، چاپ، چاپه، چاپی، تاپه... و در پهلوی آنها: چل، چال(قریب، چلباز، چلبازی، چل و چلبازی، چلیدن، چلانیدن، تا میچله بچلان، چالان، روزچالانی(روز گذرانی)، چور، چورچوری، چنل، چتی، چتی پتی، چتیات، چوته، چوته، تگ و تکمار، گلایی، چرای...؛ ترک-مغولی، مانند: خان، خانم، آقا(آغا)، بیرغ، قالین، تشک، خورجین، چین، آش، پلو، قابلی، دلمه، منتو، قروت، قیماق، انجیر، قول، ایلاق، قشلاق، ایماق، یورش، شبخون (شبیقون)، قمچین، قنچوغه، یورغه، گمرک...، ولی بسیاری از آنها به زبان گفتاری و عامیانه و حتا به اصطلاح انگلیسی (slungs) محدود مانده و فرهنگ نویسان تا حال به ثبت مقدار خیلی کم دست یازیده اند. اینجا سوالی پیش میآید که چرا از واژه ها، اصطلاحات و محاوره ها، ضرب المثل ها... و حتا گونه های دستوری مانند ضمائر اداتی (particiale nouns) از قبیل ازش، از پیشش (از نزدش)، ازت، از پیشت(از نزد تو)، همراه با صورتهای جمع(ازیشان...) به زبان نوشتاری، به استثنای آثار داستانی و تمثیلی، راه داده نشده است

این جانب کوشیده تا در این ارزیابی مختصر برخی از آنها را به عنوان مشت نمونه خروار در کتیگوریهای مختلف به گزینش گیرم یکم- آواشناسی:

دکتور ارغند تلاشی فراوان به خرچ داده تا زبان عامیانه را در چوکات سیستم الفبایی متداول با کارگیری دوسه نشانه های واولی(و-ای) اعراب تا حد امکان بازتاب دهد. البته بازتاب تمام عیاری آواشناختی در زمینه کاربرد خط

آوانگار (فونیمیک) را ایجاب میکند. به هر رو، به نمونه‌هایی چند، آنهم طی عبارات و جملات در زمینه بسنده میکنیم: خدا روز بده نیره، سر ما از مال و جان خود تیر هستن؛ اگنی (اگرنی، اگر نه)، سلام مارام علیک نمیگیره؛ همی حولی ماآفتاب (آفتو) رخ اس؛ حولی گگ مام از دست ما نره؛ پدرت تنبلی ره از خود کده بود، به صد خون دل راضیش ساختم؛ او وخت میگن؛ این کاره‌اره بکنن

(1-3ص)؛ وطن مطن پاک یادشی موره؛؛ طپییدن؟ اطفال ماصوم، ملا صیپر گُپت، خپه، (از زبان کرکتر پشتون) 51، صیفو... گشنه گشنه میموره؛ صوب که دویدن و گریختتم (732-734) اولاد هایم نیمه هراتی هستن.. داماد شما میشم. مه از لاجیت فامیدم، خوار غلط نکنم... (285)؛ بیع و بها، بیعانه... ار غند میفهمد که نه تنها آوهای حنجره بی/ح، ع/ یا بندشی- سایشی /ث، ص، ض ط، ظ، ذ/ عربی، بلکه ه/ه/ گلوبی در پارسی افغانی به ندرت تلفظ میشود، ولی از ترس التباس که زاده خط ناقص متداول ما است، به نشانه‌ها یا حروف قریب المخرج پارسی تبدیل یا حذف مینماید، مثلاً ه/ را به/ا/ در (همی، کارها)- (هستن) به حیث فعل کمکی به هررو (استن) درست است، /ط/ را به/ت/ در (وطن مطن)- (طعنه) طور استثنایی (تانه) نوشته، /ث/ و /ص/ را رابه/س/ در (حدیثه) و (صوب/صبح) - نه در اسم خاص (صیفو) که شکل مختصر عامیانه (سیف الدین) است، نه (صیف الدین)، البته در (صد) که در زبان نوشتاری به عین دلیل پیشگیری از التباس جاگزین (سد) گردیده است، /ض/، /ظ/ و /ذ/ رابه/ز/ در (راضی)، /ع/ را به/ا/ در (علیکم، بیع، بیعانه)؛ همچنان اگر از زبان کرکتر پشتون طرف (طرف) را (ترپ) مینوشت، معنای (گریز) را میداد... .

((گوشنه)) که ظاهراً بنابر همالایشی (contamination) (با((تشنه)) همقافیه گردیده و به مثابه واژه بی تپییک عامیانه پارسی- دری گفتاری در رمان لبخند شیطان تقریباً برای همه کرکتر ها اعم از باسواد و بیسواد مورد کار برد قرار میگردد، ولی از دیدگاه ریشه شناسی (اتمولوجی) مقایسه نسبت به ((گرسنه)) اصلتر مینماید، یکی از دلایلی در زمینه همانا معادل ((وری)) پشتو میباشد. به این معنا که پشتو همراه با دیگر زبان های شمالشرقی از جمله زبانهای پامیری برخلاف گروه جنوب غربی در رأس زبان پارسی بیشترینه آوهای قدیمی را، دیگر گون و در برخی موارد حذف کرده است. به گونه مثال آوهای آغازین/گ-دب) را به/ع-ل-و/، و /ش/ را در هر موضع واژه به/ر/ و/چ/ تبدیل نموده است. مانند: (گاو- غوا)، (دختر- لور) و (برادر- ورو)...؛ مثال حذف /گ/ و/خ/ آغازین در واژه های مانند (گفتن- ویل)، (خوشه- وری)، (خشک-وچ)، (خشک آب- پروب)، که شاید دیگر ازین گونه نمونه ها کمتر سراغ شوند. در حالیکه در برابر ((گرسنه)) بایست پشتو طبق تقابلهای تاریخی معادل ((گبنته)) را انکشاف میداد!

دوم- واژه ها

به گونه ای که در بالا اشاره شد، واژه های عامیانه زبان گفتاری پارسی به ویژه گویش کابلی نه تنهاگونه های احجاف شده واژه های اصل بوده، بل بیشترین آنها منشای پشتو، هندی، ترکی - مغولی، عربی ... دارند که ما نمونه های گونه گونی را در اینجا بر میچینیم :

تندور، آجیده و پس دوزی (کردن)، ایلا (کردن)، ایلابی، خپله، خمی، تیر (تیر)، چنل، چنل پتل، خیت، پُت (کردن)، روی پت، چشم پُت (کاری را انجام دادن)، چل و بل (کسی برآمدن)، دینه شو، دینه روز، چور (کردن)، چوراچوری، دوزادوزی، لُت و لُغت (نشستن)، غیب و غُرب، تُشک، فُرت (کردن)، یگان، یگانبار، سات تیری، کوچ و چوکی، کُلگی، قاش (انداختن)، دیمدیمک (دینگدینگ؟) آخرتش، هریکین، بیخی (اصلاً)، شال مال (از ترکیبات مهمل)، شوی (مخفف شوهر)، ننه، اته و اتی (پدرومادر در هزاره گی)، دند (دند)، جارو بته، شاندن، شستن، ابوی، اوشتک، شوق (کردن)، رموزفام، کته، کته کته (خرچ کردن)، که ترکیب کته خرچی (خرابی) از آن ساخته اند، غوره بی رنگ، اولباری (طفل) که در برابر، (پس کورکی) قرار دارد، چُغل، غیبتگر، تکک (تا تکک پر هستم)، لغاز خان، چار پلاق (واز بودن دروازه)، تِرپ تِرپ (صدای انداختن کتابها...)، چای نمان (چای نان؟)، کت، کتی (با)، (سگ) پیر و پشمالود، لُکتو (کردن تکه از بالکن)، پکولها، چپاچی، غار و غور، گُرپ گُرپ (زدن دل)، گریال (واری روان استی)، دپ (کدن)، لاف و پناق... (3-146)؛ بیروبار، راکت های سرشونه (شانه) بی، به چت (بچت)، تکسی وان، چکر، ((هندی از قبیل: چل، چال (فریب، چلباز، چلبا زی، چل و چلبازی، چلیدن، چلانیدن، تا میچله بچلان، چالان، روز چلانی (روز گذرانی)، جولا (با فنده، عنکبوت)، چوری، چوری فروش، چور، چوراچوری، چنل، چتی، چتی پتی، چتیبات، چوته، جوته، تگ و تگمار، گلایی، چرایبی...؛ کورمال کورمال، توته (توتی جگر)، زیر قول، چور شده گان، زو (زود)، تپله (کردن)، دُپ دُپ (پژواک تصادم)، تک تک تک... (صدای فیر تفنگ، ماشیندار)، شووووووگرم (صدای راکت)، کری های جوراب، ترق و تروق (دروازه)، پکه... (285-320)؛ چوک، چوچ و پوچ، کس و کوی، کوت (انبار)، پروت (کردن)...؛ لوله و لویان (پشتو: لولپه، لولپاند)، سرکنده و پای کنده، دستپالک (کردن)... (690-750).

سوم- اصطلاحات و محاوره ها:

در رمان بسامد این واحد های زبانی نسبت به واژه ها بالا تر است. گویی هیچ واژه بی بسیط و آزاد را برون از اصطلاحات و محاوره ها در آن به کار نرفته است. این گونه بافتها در جنب ضرب المثلها، کنایات و غیره اجزای مؤجز

زبانی. رایج در فرهنگ پر بار مردم منبعی سرشار زبان نوشتاری و ادبی مان به شمار میروند. این جا باید واضح ساخت که ما اصطلاح و محاوره را به مثابه دو واحد در عین مشابهت بانقش و معنای متفاوت به کار میبریم. اولی معادل (idiom) انگلیسی است. هر یکی از این واحدها زبانی که متشکل از عبارات ثابتی از جمله بوده و یا هم خود جمله میباشند، با این فرق که در نقش و معنای (اصطلاح) رد پای ترکیب لفظی یکسره محو نمیشود، مانند به دست آوردن)، از دست دادن، روی دوبا نشستن، چیزی در دل کسی گشتن، از دهن و دامن جاری شدن، تیر خود را آوردن، غروفش (کردن) و یا به سطح جمله: چشم پُت کاعذ را امضا کرد، گپ از دهنش برآمد...؛ در حالیکه در محاوره هیچگونه ارتباطی میان لفظ، و نقش و مانا به آسانی درک نشده، همانند تصاویر ذهنی ادبی- شعری معنای مجازی، استعاری، سمبول، تلمیح یا کنایه نداشته، فهم قبلی و تأملی را ایجاد میکند، مانند: دل خود را یخ کردن، دست زیر آلاشه نشستن، خود را به کوچه حسن چپ زدن، در چشم کسی در آمدن.. ابهام و پیچیده گی محاوره بیشترینه از این است که زاده ضرب المثلی بوده که آن نیز به نوبه خویش قصه و شأن نزولی رانداعی میکند.

اینک با این توضیح کوتاه شماری از نمونه های هر دو گونه واحد زبانی- گویشی از لابلائی رمان برگزیده، پیشکش دوستداران زبان و ادب مینماییم:

باد و بروت ره یاد نداره، یک و دو نمیکنه، سلام کسی را و علیک گرفتن، آغابلی و چُغل هم نیس، هول دل شدن، دردلت چیزی نگرده، یک تار مویتنه با تمام دنیا برابر نمیکنم، اولاد خلش اولاد اس، توتّه جگراس، آب آسیاس، بروم هم خرما میشه هم ثواب، زار آوش برایه، دم راست میشه و غم غلط، بینیش شاق انداخته، تیرش کد، تیر خوده آورد... گرم و خونک روزگاره بدیدی، به دهن یو هم پیاز پوست نمیکنه، رنگش پریده معلوم میشد، بینی پتّ خده بخوره، مثلی که کیک د تنبانش در آمده باشه، کنج لبش میپرید، از آسمان آتش میباره، و نی سرکس ری میزدن، ... آمده که ای ملک ره باز کون به کون کنه (3-150)؛ خرره خله چوب میدانه، حدیثه زن دست و پای اس، بینیت بیخی تیغه انداخت، فکرته د سرت بگی... (288-319)؛ گوش شیطان کر، سر گپ ایساد س، از دست مه و تو چی پوره اس، یک دختر اوره از راه کشید، به خود گپ جمع میکنن، طاقتش نیامد، زنه ای زمانه به تروخشک دست نمیزنن، از خودخوار و آنچه ندی... (670-733)؛ چرا دجان جور خود شاخک بشانم، کمکی از دست ما پوره باشه میکنیم، چه جانکنی دارد؟ دقصیش هستی، خوده دچشم سیر بزن، تو بگویی از قبر خیستیم، با آن و نی پاسخ میداد، اگر یک دغه حرص ورداریش، رایشه کدام طرف دیگه کج کنه، چی از دست ما پوره است، مانند میخی شیخ و راست نشسته بود، د قصه شان هستی، ری نزن، هر طرف وارخطا و ارخطا سیل نکو، در روشنی چلچراغها بل میزد، گپهای جمیله را با دهن باز میشنید، غمته خوردم، که دم ما راست شوه، سینه اش را پیش کشید، مه دان ای مردکه ره بکاو، دیدکه جمیله با پیشخدمت گرم گرفته است، چرا فیله به یاد هندوستان بندازیم، دست مه خوب میچله... (862-951).

ضرب المثله (متلها)

چاکنه چا میکشه و آوبازه او، خانه نخر، همسایه بخر، دوست همه کس، دوست هیچکس نیس، آدم دوست خوده به خاطر یک بدیش نمیفروشه، یک بام و دو هوا، بر یکی نوش بر یکی نیش، دیمدیمک (آخرتش یک چقمق و تمام سمرخیل (1-6)؛ از دایی چی کون پناهی، کوزه هر روز نمیشکنه، یک روز نی یک روز، پادشاه بمرد، زنده باد پادشاه (روسی)، تپرسو، هیر سو (پشتو)، آدم دوبار نمیمیره، غم کوه کوه میایه و مو مو میره، قار اوغان رام ازبک، جان کندن لغمانی خوردن مغل، سگ زرد برادر شغال... (863-898).

ناگفته نباید گذاشت، انگیزه نقد نویسی که رمان لبخند شیطان را نمونه بی از (میجک ریالیزم)) وانمود ساخته، همانا پرداخت جادویی زبانی- گویشی آن بوده است، و گر نه از نگاه درونمایه فکری رمانی است که به جز از ((هومانیزم)) به هیچ یکی از ایز مهمانسوب شده نمیتواند!

بیجا نخواهد بود، این نقدگونه زبانشناختی را با نمونه بی از زبان زیبای ادبی- تمثیلی رماننویس توانا و مردمگرای کشور دکتور ببرک ار غند به پایان ببریم:

((روبرت گریگوریان پیش پیش گام برمیداشت و دیگران خاموشانه و دلواپس-درمیان کوتاهی برف- به دنبالش روان بودند. رطوبت و سردی، شاخه های خمیده و پُربرف درختان جنگلی را در قبضه خویش میفشرد. کمی که رفتند، ساحه بی نسبتاً بازی در چشم انداز شان ظاهر شد. دیدند که چیزی شبیه کلبه بی در میان درختان کاج، زیر پوشش برف، ایستاده بود... (ص 1082)).

پایان